محل اداره مشهد چهارباغ	قیمت اشتراك	صاعقه شرق
اداره آشفته	سالیانه : ششماهه	صاحب امتیاز ع (ملکانی)
وجه آبونه قبلاً دریافت میشود	۳۰ قران ۱۸ قران	نگارنده (ع . آ)
	محصلین و محصلات	
(تك شماره شش شاهی)	۲۵ قران ۱۵ قران	(فکاهی ، اجتماعی ، اخلاقی ، هفتگی)

اخطار: چون روزنامه آشفته بواسطه موانعی فعلا منتشر نمیشود روزنامه صاعقه شرق مرتبا بمشترکین محترم آشفته تقدیم میشود . (دفتر آشفته)

چی بنویسم ؟

باز روز شنبه‌شد و من بد بخت باید برای روزنامه مقاله بنویسم بقول زنها نمیدونم چه خاکی به سرم بریزم همانطوریکه بچه های مکتبی از روزشنبه بد شون میاد من بیچاره هم وقتی روز شنبه میرسه عزا میگیرم یکی نیست بمن بگه کار قحط بود که اومدی اینکاره شدی . قربون آقای دشتی برم بخدا قسم معجزه میکنه که هرروز اونطور مقاله های آبدار بطور یومیه مینویسه من که هفته یك روزباید چرند و پرند بنویسم در موندم وازغلط کردن خودم پشیمون شدم ‌هرشب فکر میکنم قلمو ور میدارم بیست صفحه کاغذ رو سیاه میکنم تا یك چیزی برای مادر شوهرا مینویسم فرداش نه پس فرداش تو خیابون؛ کوچه؛ بازار هرجا عبور میکنم تا یك زن پیره زنی رو می بینم من رو به پهلو دستی خودش نشون میده اونوقت بی‌رو دروایسی میکه جوان‌مرك‌شده اینه که توی روزنومه از ماها بد نوشته .

شب وقتی میرم خونه ازراه نرسیده مادرم بنامیکنه نفرین کردن و میگه پسرمن ازدست تو کجابرم چه خاکی بسرم بریزم بهش میگم مگر چطور شده‌جواب میده میخوا هی چطور بشه تو مسجد دلم میخوا ست زمین دهن واکنه برم فرو کل باجی خانم نه هارتی نه‌پارتی تاچشمش به‌من افتاده بخیالش منم عروسشم بنای قرقر رو گذاشته که پسرت اینها چیه برای مادر شو ورا نوشته بالاخره ازمن قول میگیره که راجع بمادر شوورا چیز ننویسم باز روز شنبه میرسه بعداز زحمت زیاد این مرتبه برای عروسها یك مقاله مینویسم ، هنوز روز نامه‌منتشر نشده ازچپ و راست من رو لعنت میکنن که چرا برای مادر شوهرا نمینوبسی مابیچاره هاچه گناهی کردیم اونوقت توبه میکنم که برای عروسها هم چیز ننویسم وبرای مردها بنویسم . دیروز توکوچه میرفتم یك خانم من رو صدا کرده و میگوید آقای مدیر چی بر داشتی توی روزنومه نوشتی که اگر مرد شب از خونه بیرون بمونه مختاره خودش میدونه زن حقی نداره جلو گیری کنه عوض اینکه بنویسی مرد باید سر براه یا براه باشه اینطور مینویسی جواب گفتم خانم والله من تقصیر ندارم هر چی مینویسم یك جائی سرش گیره و به یکی بر میخوره از عروسها می نویسم مادر شوهرا بدشون میاد از مادر شوهرا می نویسم عروسها مکدر میشن از مردها مینویسم زن ها بدشون میاد بالاخره از هر کی چیز بنویسم یکطبقه بدشون میاد یك طبقه خوشحال میشن خودم بکارخودم حیرون شدم وراه چاره راهم نمیدونم - خانم جواب داد اگر میخواهی راحت باشی و همه ازتو تعریف کنند و در ضمن روز نومه روهم خوب بخرن ور دار یك مقاله روی فوائد رمانهای ارو پائی بنویس انوقت یکی از رمان هائیکه ترجمه نشده بده ترجمه کنند و هر هفته یك قسمت ازآن رو توی روز نومه بگذار گفتم خانم تصمیم گرفتم مقاله فلسفی و علمی بنویسم گفت برو خدا پدرت رو بیا مرزه فلسفه چیه این روزها چشم و گوش مردم وا شده و این حرف هارو گوش نمیدن - بالاخره بعداز حرفها قرار شد خانم یك مقاله برای من بنویسند و بفرستند این است که حالا آقایان را دعوت میکنم که مقاله هفته آینده رو بادقت بخوا نند .

سئوال

اعلانی بتاریخ ۲۹ بهمن ماه از طرف شعبهٔ ملزومات مالیهٔ ایالتی خراسان منتشر در اعلان مذکور دو دست بلور ۵۰ عدد ودو دست شیشهٔ ۱۰۰ عدد وجونی ۲۰۰ ذرع وروغن تا بین ۴۰ شیشه بمناقصه گذاشته شده مقصود از دست های بلور وشیشهٔ وتابین وجونی بر این بنده مجهول است ومعلوم نیست برای کشف این معما به شعبهٔ ملزومات باید مراجعه شود یا بمطبعهٔ خراسان. بی اطلاع

ماهی آبیم همه

تا ــ تا ــ تا چند بیکار باشیم
فك ــ فك ــ فکر طلبکار باشیم
با ــ با ــ باید که باجد و جهد
در ــ در ــ در صدد کار باشیم
تا ــ تا ــ تا چند خوابیم همه
مس ــ مس ــ مست و خرابیم همه
تا ــ تا ــ تا کی در این منجلاب
ما ــ ما ــ ماهی آبیم همه
تا ــ تا ــ تا چند تریاك و بنك
تا ــ تا ــ تا چند منت وملنك
با ــ با ــ باید که آماده شد
این ــ این ــ این روزا از بهر جنك
تا ــ تا ــ تا چند بیعار باشیم
ب ــ ب ــ بدنبال یار باشیم
این ــ این ــ این روزا باید همه
مو ــ مو ــ مواظب کار باشیم (لال الشعرا)

چنته آشفته

چنانچه با محلول (آلن) که بر اثر تبخیر حال اسفنجی پیدا نموده باشد بدست خود بهالیم آهن سرخ شده را میتوانیم بدون احساس سوزش وصدمه در دست بگیریم و همچنین اگر پارچهٔ را با محلول فوق خیس نموده بعد خشك نمائیم آتش در آن مؤثر نخواهد بود

جامی

یك دل یك دوست

ای آنکه بقبلهٔ وفا روست تو را
بر مغز چرا حجاب شد پوست تو را
دل در پی این وآن نه نیکوست تورا
یکدل داری بس است یکدوست تو را

نام فامیلی

اختراعی، مبتکر دروغ است ــ فلزی. از فولاد ساخته شده ــ دیبا، زیبا هم هست ــ شریف. البته شریف است ــ دانشور، عضو اداره فواعد عامه بود قدرش را ندانستند بعلاء اخوی آقای ناظم است ــ هلال، بنده در این ماه رؤیت نکردم ــ ناظر تومانی یك قران حلال وار حق دارد.

اثر طبع حضرت والا شاهزاده افسر رئیس انجمن ادبی ایران

مردرا هم خجالتی باید

یك زن خوب مرد را کافی است
بیش از این هم دگر نمی شاید
گر فزون شد زعمر خواهد کاست
هیچ بر عیش هم نیفزاید
از یکی بیش هر چه خواهی جفت
بجز اندوه و غم نمی زاید
ایکه زین بیش خواهی وگوئی
که بقرآن خدای فرماید
گر خدا گفت با عدالت گفت
وآن زدست تو بر نمی آید
بر سر زن اگر بخواهی زن
هیچت اندوه می نیاساید
که باشد زن از تو گیرد یاد
چشم بر روی غیر بگشاید
ور زن پارسا چنین نکند
بهر کس خویش را نیاراید
هر چه از شوی کجروی بیند
راه صدق و صفا بپیماید
پروراند بجان و دل فرزند
جان در این ره نثار بنماید
دل بدیگر زنی نباید داد
مرد را هم خجالتی باید

سؤال از آقایان تریاکی

آیا تریاك را روی وافور خوب بپزند و بکشند بهتر است یا آنکه بدون پختن.
۲ ــ علاج وافوریکه روی آتش مانده و بوگرفته است چیست. مستدعی است عقائد خودتان را بطور مختصر نوشته وبرای اطلاع ماتوسط پست شهری بفرستید.

آیا میدانید؟

که آقای آموزگار مدیر محترم آفتاب شرق برای فرار از دست رفقای متملق به خارج شهر منزل کرده اند؟
که گربهٔ منزل ما مبتلا بمرض گریپ شده است؟
که سرمای امسال هم با فقرا لج بازی دارد؟
که بنده این روز ها خیلی بی پول هستم؟
که پنج پنج تا بیست و پنج تا میشود؟
که گذار پوست به دباغ خانه میافتد؟
که استعمال عینك وعصا مد شده است؟

۷ یادش بخیر

روزه از این شهر سفر کرد وشد
تنك مرا حوصله یادش بخیر
همچو نسیم آمد وچون برق رفت
بود مگر چلچله یادش بخیر
در سر سفره بد و صد اشتها
خوردن آش وشله یادش بخیر
سور چراندن همه شب تا سحر
با رفقای دله یادش بخیر
رقعهٔ دعوت پی افطار وسور
گشت عجب باطله یادش بخیر
در سر گلدسته مناجات شب
وآن شعف و هلهله یادش بخیر
لختی اگر مدح از او گفته است
هیچ نخواهد صله یادش بخیر

خواب پریشان

بهلوی خود خیال کردم اگر یکی از اینها مرا ببیند قطعاً فریاد کشیده ومرا دزد خطاب میکند، میخواستم بروم زانوهایم قدرت رفتن نداشت.

البته هیچ کس از مجلس ساز وآواز دور نمیشود به این دلیل من هم نرفته گفتم هرچه باداباد، در این وقت آقای مجدر که از اثر مشروب چشمهای درشت وبر جسته اش دریده تر شده بود خود را لوس و ننر نموده بابیات کاشی رفتی تو وعهد من شکستی را میخواند.

× (اخلاق)

اگر بگوئیم سعادت وبد بختی، معرفت و جهالت و تمدن وتوحش دنیا منوط بطریقهٔ اعمال نفوذی است که زن در کشور خاص خود یعنی خانه میکند اغراق نگفته وراه مبالغه نپیموده ایم.

دختر بد بخت

ایهاالناس دمی هوش بداریدو بمن گوش بدارید که تاباز بگویم بشما قصهٔ پرغصهٔ جانسوز یکی دختر بد بخت سیه روز ستم دیدهٔ محنت زده گردون فلك دیده بسی جورو جفارا . دختری شوخ و پریچهره و زیبا که ندارد بجهان همسر و همتا رخ او همچو گل صوری ورعنا چه یکی حوری و شیرین‌سخن و تنك‌دهن کز نظری طعنه‌زد آهوی ختا را . رفت در خانه یك تازه جوانی چه‌جوانی که ندانی سروپا مظهر بدخوئی و کبودی ترش‌روئی و شیرازهٔ تزویر که هرروز به‌یك‌دلبر هرجائی و سرمایه رسوائی دلباخته گشتی ونگشتی بجهان سیرازآن لعبت‌بی‌پیر که نشناخت بدوران ثمرمهرو وفارا .

چه بگویم که چه کرد آن پسر بی هنر هرزه به آن دختر بیچارهٔ بد بخت سیه روز که هر روز دوصد جور کشیدی وندیدی دمی آسایش در خانه آن شوهر بی مهر کلك باز که نمیشناخت خدا را . ناتمام

اندرز بدختران

پرده زنهار میفکن زرخ چون قمرت
تا مبادا رسد از چشم بد کس نظرت
همه جا پای منه، رام مشو، باده منوش
وای از آن لحظه که از خویش نباشد خبرت!
کمتر از خانه برون پای بنه بی مادر،
بخیابان وببازار اگر افتد گذرت
بتماشای زر و زیور پا سست مکن،
که هوسها بدل افتد زنگاه ونظرت؛
بس نگهدار نظر را ونگهدار هوس،
که همین بوالهوسی افکند اندر خطرت
چونکه از بهر زر وزیور باید زر وسیم
بیم آنست که‌عصمت رود از بهر زرت . . .
بهترین زینت دختر نه مگر عفت اوست؟
خود تو دانی،چه بگویم‌من ازاین بیشترت (د.۱)

خواستکارها (۱۴)

مادر: ننه جون چی از سالش حرف بزنم باب دل تو است اونطوریکه خودش میگفت باید بیست وچهار سال داشته باشه اما دروغ میگفت همان طوریست که تو دلت میخواد باید شانزده هفده سال داشته باشه.

داماد: آی ننه چطو میشه شانزده سال داشته باشه خودش میگو بیست وچهار سال. اگر اینطوره من نمیخوام

عروس از من بزرگتر بدرد من نمیخوره .

مادر : نه ننه تو نمیفهمی خودش دروغ گفته من میدونم بایدپانزده شانزده سال بیشتر نداشته باشد .

داماد . نه ننه من نمیخوام برید جای دیگه خواستگاری یکیرو پیدا کنید که اقلاً هم سال من باشه .

مادر : تو هم که مثل خواهرت خری وهیچی نمی فهمی وقتی من بتو میگویم این دختر باب تو است دیگه حق نداری حرف بزنی به سن وسالش چیکار داری .

داماد : عجب حرفی میزنی ننه من زن برای خودم میخوام نه برای تو اینطوریکه تو تعریف میکنی این دختر برای من بزرگه

مادر : یا بزرگ یا کوچك هر چه هست تو باید راضی باشی

داماد: منکه راضی نیستم ونمیخواهم .

مادر : تو غلط میکنی من میارمش تو خونه تو حق نداری حرف بزنی

خواهر: ننه همه حرفای تو زوره داداشم حرف حسابی میزنه این دختر بزرگه وبدرد داداشم نمیخوره میریم یکی دیگر رو پیدا میکنیم .

مادر : خفه شو ، خفه خون گرفته آنقدر .... پیش انداز نشو هر وقت از تو حرف پرسیدن جواب بده اول گفتم حالاهم میگم اگر خون راه بیفته باید این عروسی سربگیره

داماد(به خواهر) : آبجی تو برو یك جای دیگر به حرف ننه گوش نده .

مادر : من قلمهای اونرو خورد میکنم که پاتوی این خونه بگذاره هم مادر عروس من رو پسندیده هم من مادر عروس رو وباید این عروسی سر بگیره .

داماد با تغیر از جا حرکت کرده واز خانه خارج میشود در حالیکه میگوید؛ ننه این زن بدرد من نمیخوره من حالا گفتم فردا که آوردیش توی خونه اول اوقات تلخی نباشه ـ ومیرود .

مادر : اللهی خدا مرگتون بده اللهی رود رود بزنم (بطرف دختر با تغیر) پا شو جونم مرگ شده کورت رو گم کن برو خونهٔ خودت چی از جونم میخواهی سر پسره رو که از راه در بردی آنقدر کردی که بروی من هم ایستاد .

خواهر داماد گریه کنان از جا حرکت میکند و میگوید هر چی میخواهی نفرین کن بخدا اگر شب عروسی من توی این خونه پا بذارم خودت میدونی با بابام ـ از خانه خارج میشود .

قطب طهران ﴿١١﴾

دو ساعت بیشتر در میدان توبخانه مات ومبهوت ایستاده وچشم خیره شده بود که صدای درنگ درنگ زنك واگون مرا بخود آورده ومتوجهٔ خود شدم . گر چه طهرانی الاصل بودم لیکن در آن وقت خود را یك دهاتی کامل میدیدم که همه چیزم عوض شده بود با خودگفتم که چه غلطی کردم مشهد به آن خوبی را صرف نظر کرده بطهران آمدم ، معقول در مشهد من عنوانی داشتم وقتی توی ارك عصرها قدم میزدم اگر در ردیف شیك های نمره اول نبودم جزو نمره دوم محسوب میشدم کمتر کسی بود که مرا نشناسد ، سری توی سر ها داشتم . نفهمیدگی کردم وبخیالات خام بطهران آمدم در این شهر بعلاوه که مردم مرا فراموش کرده ونمیشناسند . صرف نظر از اینکه به یك دهاتی بیشتر شبیه هستم خودم از خودم بدم آمده واز زندگی سیر شدم وقتی مردم را می دیدم ونکاه به خودم میکردم میگفتم تا زوده بیا مراجعت کن وبرو در مشهد بهمان نان خالی بساز ـ یکمرتبه کتاب امیرارسلان رومی بخاطرم آمد واینکه امیرارسلان چگونه یکه وتنها دست از سلطنت کشید وبفرنك رفت پهلوی خود گفتم منکه از امیرارسلان کمتر نیستم .

مانیتیسم ﴿١٥﴾

هر ذی حیاتی همینکه احساسات مطبوعه را پیروی کرد به آثار مفیدی نائل خواهد شد .

پس احساسات جانگداز تولید ترکیبات خطرناکی در بدن انسان مینماید وبر عکس احساسات مطبوعه مسرت آور ترکیبات شیمیائی دیگری تولید می کند که حال غذائیت داشته وسبب ازدیاد قوه حیاتی وتقویت بدن میشود . باید دانست که شادمانی وغم در مغز انسان نیز تأثیرات مضره یا مفیده میکند .

اشخاصیکه قوهٔ حیاتی خود را بطور اقتصاد صرف اعمال بدنی وقوای عامله طبیعی ودماغی میکنند (بطریقیکه همیشه مقداری اضافه داشته باشند) اغلب بشاش وشادمانند وبر عکس کیکه اضافه نداشته باشد همیشه حالت گرفتگی وافسردگی خواهد داشت .

مشهد : مطبعهٔ ایران